

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Arts & Music

هنر و موسیقی

فرستنده : جهانگیر

۳۰.۰۸.۰۹

## ”نقد یک فیلم مستند“

اسم فیلم: ملکه و من

فیلمساز: ناهید سروسنایی

ژنر: مستند

زمان: نود دقیقه

یکی از فیلمهایی که اخیراً اکران شده و به نوعی به ایران و ایرانی مربوط می‌شود، فیلمی است به نام **ملکه و من** که خانم **ناهید سروسنایی** ساخته است. از آنجایی که این فیلم تصویر نادرستی را از خانم فرح دیبا ارائه می‌دهد بر آن شدم تا چند سطری را در این رابطه نگارش کنم. همین جا گفته شود که خود فیلمساز نیز از اینکه در پروسه فیلم به یکی از هواداران جدید فرح دیبا تبدیل شده است سخن گفته است؛ من فقط چگونگی آنرا ترسیم می‌کنم.

اینکه این فیلم از اشکالات تکنیکی و فیلمسازی بری نیست، مورد نظر من نیست اما آنچه آنرا کاندید نقد این قلم کرده است همانا پیام آن، یعنی تجلیل از سران سنگدل نظام سرنگون شده‌ایست که سالهای دراز جز سرسپردگی به غرب و سرکوب توده‌ها کار عمده دیگری نکرده‌اند.

پروسه تبدیل این فیلمساز به یکی از هواداران و مال‌خود کردن این فیلم از طرف سلطنت‌طلبها در عین حال که ساده به نظر می‌آید، پیچیدگی خاص خود را نیز دارد. نخست شخصیت این هنرمند را در هم می‌شکنند. بعد اعتماد به نفس را به کلی از او می‌گیرند و بعد از آن یک نقش کوچک دنباله‌رو به او می‌دهند و تا به آخر در همان موقعیت نگه می‌دارند.

شکست شخصیت فیلمساز از آنجایی آغاز می‌شود که فرح در اولین دیدار او را برای مدتی در سالن پذیرایی خود به انتظار می‌گذارد. فیلمساز بدون اینکه از این حقه‌ی روانی که در بازجوییها به کرات به کار گرفته می‌شود آگاه باشد درست در همین جا به دام دستگاه سلطنت می‌افتد. استفاده از این شیوه توسط دستگاههای امنیتی رژیمهای سرکوبگر در بسیاری از نقاط جهان امر روزمره‌ایست. عدم آگاهی از این متد برای کسی که می‌گوید از هواداران یک جریان کمونیستی بوده است عجیب می‌نماید. میخ رابطه‌ی ارباب – رعیتی نیز درست در همین نشست، وقتی فرح اعلام می‌کند

که فیلمساز او را "شهبانو" خطاب کند، کوبیده می‌شود. خانم سروستانی بدون اینکه بداند، دم و دستگاه سلطنت از همین-جا عنان فیلمش را به دست گرفته و او را تبدیل به مهره کوچکی در این فیلم کرده‌اند، به بازی ادامه می‌دهد.

یک نیرنگ دیگری هم که علیه این مستندساز به کار می‌گیرند قابل ذکر است. از آنجایی که پس از مطالعات بسیار در مورد این فیلمساز، متوجه شده‌اند که چقدر ایشان به ساخت این فیلم علاقه مند است - حالا به دلایل مختلف از جمله فروش آن - اینگونه وانمود می‌کنند که چون به گذشته کمونیستی او آگاه شده‌اند، فیلم‌برداری را قطع می‌کنند. نقطه ضعف این هنرمند را پیدا کرده‌اند. حالا دیگر هر چه بخواهند بر سرش می‌آورند. این حضرات وقتی که بر اریکه قدرت بودند خروار خروار پول مردم ایران را می‌دادند تا برایشان مستندهای سفارشی بسازند، حالا این یکی به پای خود به دام افتاده بود تا حداکثر استفاده را از او ببرند. خانم سروستانی از اینکه هوادار یک سازمان کوچک کمونیستی بوده است، در برابر ملکه‌اش شرمند است. باید ببینید تا متوجه شوید اینرا با چه شرمندگی و عجز و لابه‌ای اقرار می‌کند. ناهید سروستانی نمی‌داند یا می‌داند و کتمان می‌کند که یک سازمان کوچک کمونیستی، هرچقدر هم کوچک، افشردۀ یک دوره بزرگ مبارزه تاریخی برای آزادی‌ست و تحت هیچ شرایطی نباید کم‌اهمیت جلوه داده شود. حالا به گذشته تان افتخار که نمی‌کنید بماند، انزجار هم نکنید.

در یک جای دیگر فیلم نیر خانم سروستانی را از قطع فیلم می‌ترسانند. می‌گویند در فلان مصاحبه با ما مهربان نبوده‌ای. فیلمساز آماتور که ساخت فیلم را بر هر خفتی ترجیح می‌دهد، دست‌پاچه شده و ضعف خود را به عینه نشان می‌دهد. سلطنت‌طلبها هرگز نمی‌توانستند این نیرنگها را علیه فیلمسازانی همچون بصیر نصیبی، رضا علامزاده، عباس سماکار و مسعود روف و دیگر فیلمسازان مترقی ایران به کار گیرند.

بنابراین، به فیلمسازی که شخصیتش را در هم شکسته‌اند نقش یک رعیتی را واگذار می‌کنند که هیچ‌گونه رأیی از خویش نداشته و هر آنچه که دستگاه سلطنت طراحی کند، اجراء می‌کند.

اگر این فیلمساز به سفارش فرح آن را می‌ساخت، چندان مسأله‌ای نبود. اما اینکه وانمود شود به عنوان یک هنرمند چپ این پروژه را انجام داده است، قابل گذشت نیست. کمونیستها عناصر آگاه طبقه کارگرند و هنرمندان کمونیست هنرشان را فقط در راه رهایی این طبقه به کار می‌گیرند. کمونیستها هرگز آفتابه به دست به شستشوی دیکتاتورها نمی‌روند.

فیلمساز به دنبال شهبانویش راه می‌افتد و هر چه این بگوید آن ضبط می‌کند تا تصویری انسانی از او بسازد بدون اینکه مسؤلیتی را در قبال این تصویرسازی به عهده بگیرد یا اینکه از وجود چنان مسؤلیتی با خبر باشد.

در جای جای این فیلم کوشش شده است یک تصویر انسانی از یک آدمی ساخته شود که از ازدواجش با محمدرضا تا کنون، انساندوستیش مورد تردید ایرانیان قرار گرفته بود. بازدید فرح از یک بیمارستان و چیزهایی شبیه آن که صرفاً برای عوامفریبی توده‌ها به اجراء در آمده است، در روزگار خود نیز نتوانست مردم را تحمیق کند. حالا این فیلمساز خیال می‌کند خاطرات مردم ایران خط خورده و شاید بشود برای ملکه تاج باخته‌اش آبرویی دست و پا کرد.

وقتی که توده‌ها بساط ظلم و ستم آن خاندان مخوف را برچیدند و آنها را از کشور راندند، حتا امپریالیستها هم موقتاً و ظاهراً حاضر به کمک به آن خاندان نشدند. همین موضوع با زیرکی تمام به شام غریبانی دیگر تبدیل می‌شود که اشک فیلمساز را در می‌آورد. اگرچه که رژیمی که پس از آن خاندان مخوف به قدرت رسید به غایت وحشی‌تر از نظام ماقبل خویش بود؛ اما انقلاب توده‌ها علیه آن رژیم خونخوار حق مسلم آنان بود.

فیلمساز، فرار از ایران و خانه به دوشی خود را با آنچه که بر فرح و فامیلش پس از خروج از ایران رفته مقایسه می‌کند. عجب! نکند هرآنچه را هم که بر فوج عظیم دربدر ایرانی در اقصا نقاط جهان رفته، قابل مقایسه با وضعیت آن

حضرات می‌دانند؟ چه بسیار ایرانیان گرانقدری که هنگام خروج از ایران چه مصائب بیشماری را متحمل شدند. چه بسیار کسان که جان باختند و تراژدی خون را در خروج از ایران در مرزهای وطن رقم زدند.

جدا کردن حساب فرح از محمدرضا هم یکی دیگر از ترفندهایی است که خانم سروستانی در آن برای شستشوی ملکه-اش پیشنهاد می‌کند. اما شریک نعل‌به‌نعل محمدرضا در به بند کشیدن و اعدام فعالان سیاسی، کمونیستها و مجاهدین با یکی دو سطل آب و کیسه کشیدن خانم سروستانی شسته نخواهد شد. آندو، در جنایتهای بیشمار علیه مردم ایران و عمان به یک اندازه مجرمند. ببند و بگیر، سرکوب، شکنجه و اعدام مردم ایران کافی نبود؛ به دستور امپریالیستها به ظفار هم لشکرکشی کردند تا سلطان قابوس را از خطر سرنگونی نجات دهند.

در این فیلم صحنه‌هایی هست که نزدیکی خانم سروستانی را به رهبرش به خوبی نشان می‌دهد. البته خانم فیلمساز نیز این مهم را نفی نمی‌کند. مسأله اما این است که این فیلمساز انسان بدون نظری نیست. به واسطه همین نزدیک شدن به آن خانواده است که فیلم به ستایش از آن ملکه بی‌تاج و تخت تبدیل می‌شود.

تصویر خانم سروستانی در برابر فرح، تصویر رعیتی است در برابر اربابش که همچون عبدی ذلیل ایستاده و جرأت زبان گشودن ندارد. گنجشکی می‌نماید در برابر افعیی کهنه‌کار. به هرکجا اراده کنند می‌کشاندش. به مصر هم می‌برندش تا جلال و جبروت خاندان پهلوی را به رخش بکشند و بیش از پیش مجذوبش کنند. اینکه خانم فیلمساز در مصر بر سر قبر محمدرضا ادای احترام کرده باشد یا خیر، امری است که بر ما پوشیده است.

وقتی هم تمام توش و توانش را جمع کرده و موقتاً بر ترس خویش و ملاحظه‌کاریش غالب آمده و از احتمال وجود زنانی دیگر در زندگی محمدرضا می‌پرسد، فرح به زبانی خیابانی می‌گوید که خوب اگر هم می‌رفته خودش را خالی می‌کرده ... یا وقتی که در مورد روابط احتمالی خود فرح می‌پرسد؛ ایشان انکار می‌کنند و فیلمساز هم به روی خودش نمی‌آورد که جواب پرسشش را نگرفته است. آنچه که پس از سرنگونی در زندگی شخصی اینان می‌گذرد به ما مربوط نیست و نباید مورد تفتیش قرار گیرد، اما هرآنچه که به پیش از سقوط آنان از قدرت برمی‌گردد می‌تواند در حیطه کنکاش مردم ایران باقی بماند.

دریغا از یک سؤال از هزاران پرسشی که مردم از این طایفه پهلوی دارند و خانم سروستانی یا جرأت پرسیدن نکردند یا اینکه ملاحظه ملکه‌شان را داشتند. نه از اعدامها و سرکوبها و شکنجه خبری هست نه از اموالی که از مردم ایران دزدیده و اینک با آن در آسایش به سر می‌برند و هرگز مجبور نبوده‌اند تا کسی برانند و پیتزا به منازل مردم برسانند.

فرح در این فیلم تا بدانجا پیش می‌رود که فقر مردم تحت ستم رژیم محمدرضا- فرح را جلو چشم دوربین به مسخره می‌گیرد و در جواب به گله‌دوستانه فیلمساز که از موقعیت بد اقتصادی خانواده‌اش در زمان حکومت آن زن و شوهر می‌گوید با بی‌ادبی می‌گوید که خوب می‌خواستی یک نامه‌ای به من بنویسی ... و خانم سروستانی هم به ملکه‌اش اجازه می‌دهد چنان اسانه ادبی به مردم ایران بشود.

نگاهی به بالا، نگاهی به گیشه باعث شده است که این فیلم در ردیف دیگر مستندهایی قرار گیرد که معمولاً سفارش دهنده مشخصی دارند.

این فیلم علاوه بر اینکه سعی دارد فرح را از جنایات بی‌شمار رژیم محمدرضا- فرح کنار بگذارد، در واقع دگرذیسی یک انسان ابن‌الوقتی را هم نشان می‌دهد که سعی دارد به ریسمان سلطنت چنگ بیندازد و خود را به نوایی برساند و بازیگری که از اکثر نود دقیقه فیلم با شیطننت و به خوبی سود جسته است.

خانم سروستانی! در مصاحبه‌ای که در یوتیوب موجود است از امکان به قدرت رسیدن این خانواده سخن می‌گویید. در این رابطه یک خبر ناگوار برایتان دارم. نظام سلطنتی در بهمن ماه ۱۳۵۷ در ایران سقوط کرد. بر اسب پاشکسته شرطبندی می‌کنید. اگر خانواده‌های سلطنتی سرنگون شده اروپائی به کشورهاشان بازگشتند، این خانواده نیز برمی‌گردد. خانم سروستانی! به نظر می‌رسد در اسم فیلم نیز اشکالی پیش آمده است. فیلم با نام "ملکه و من" اکران شده؛ اما بیننده دقایقی بعد از شروع، در خواهد یافت که منظورتان "ملکه من" بوده است؛ تغییرش دهید، به حقیقت نزدیکتر می‌شود.